

شاهنامه قرن پانزدهم:

دیوبند و جمشید اینها!

❏ در قسمت قبل عرض کردیم که طهمورث از بس آدم خوبی بود علاوه بر شاهی به فره ایزدی هم رسید. طهمورث نبردهای زیادی با دیوها کرد. گاهی آنان را با افسون و جادو طلسم و دریند می‌کرد و گاهی با گرز و شمشیر و انواع سلاح‌هایی که از زمان

باباهوشنگ ساخته شده بود آنها را به چند قسمت نامساوی تقسیم می‌نمود. به او طهمورث دیوبند می‌گفتند و لازم به ذکر است او با سیاوش طهمورث هیچ نسبتی نداشت، مخصوصا سیاوش اکبرپورا! پادشاه این قدر دیوهای بدبخت را شتک نمود که آنها بالاخره از رورفتند و گفتند: «اگر دست از سرما برداری، به تو خدمت خواهیم کرد» و چون طهمورث مرد حسابگری بود و موجودات ذره‌بینی در وجودش رخنه نکرده بودند این معامله را قبول کرد. دیوها انواع و اقسام زبان‌های زنده و مرده روزگار را به هوشنگ و ایرانیان آموختند و این شروعی شد بر ورود دانش روز به خاک ایران زمین. ایران آن روزگاران پیشرفت زیادی کرد آن هم سریع، فوری، انقلابی طوری که مردم احساس آرامش بکنند. در زمان طهمورث دامداری و پرورش و تربیت حیوانات به علو درجات رسید. بعد از طهمورث نوبت رسید به جمشید.

باورش این روزها برای آدمیزاد قرن ۲۱ و قرن ۱۵ شمسی سخت است ولی شما اگر به افراد زمان جمشید دسترسی داشتید به شما می‌گفتند که این ماجرا هیچ هم عجیب نیست. اصلا چه عیب دارد یک نفر ۷۰۰ سال پادشاهی کند؟ آن هم در اوج عدالت، شکوفایی و بالندگی. بله، جمشید ۷۰۰ سال بر این مملکت حکم راند. جمله جالبی از او به جای مانده که در حوالی سال ۶۸۹ از حکومتش یک روز صبح که از دنده چپ بلند شده بود گفت: «ای بابا! امروز هم باید حکم برانم؟» در زمان او پزشکی، ساختمان سازی و بنایی، تولید انواع پارچه و هزارتا چیز دیگر به منتهای موفقیت و پیشرفت خود رسیدند و اوضاع به حدی خوب بود که حدود ۳۰۰ سالی در سراسر ایران کسی از دنیا نرفت گرچه عده‌ای معتقدند این ماجرا نتیجه داروهای ممنوعه‌ای است که نویسنده مصرف می‌کند. همه این موفقیت‌ها، مخصوصا عمر طولانی و سلامت جمشید چرا به دست آمد؟ او صاحب درخشان‌ترین فره ایزدی بود و این فره را از ده‌ها سال کوشش و نبرد در راه راست و عدالت و دادگری به دست آورد. بعد از به دست آوردن فره ایزدی - که چهره درخشانش در تمام زمانه‌ها زیانزد بود - به ادامه دادگری و مردمداری پرداخت و برای تعالی روحی و جسمی مردمانش و خودش کوشید و این‌گونه

چندصد سال خیر و برکت بر

سرزمین تحت امرش سایه

افکنده بود. اما ... بله! در

هر ماجرای خوبی یک

امای بد وجود دارد که به

قول خارجی‌ها توییست

ماجرای ما می‌سازد و ما اگر

عمری بود و هفته بعد در

خدمت شما بودیم

قضیه را برایتان رسانه‌ای

خواهیم کرد. تیتراژ را

بروید!



محمدعلی یزدانیار

قفسه کتاب



برای شناخت امیرالمؤمنین (ع)
از در نهج البلاغه وارد شوید

از قبای عیسی تا عبای علی



زهرا حسینی

قفسه کتاب

❏ فروردین پارسال در اثنای دید و بازدیدهای عید، یکی از دوستانم آن را به من هدیه داد تا روزهای بهاری‌ام را با خواندن یک رمان حیدری زیباتر کنم. خیلی هم تأکید داشت که اگر دل به داستان بدهم، می‌تواند برایم دروازه‌ای به سوی نهج البلاغه خوانی باشد. عنوان کتاب، جذاب و خلاقانه بود ولی محتوایش آن قدرها که فکر می‌کردم، نه. «ناقوس‌ها به صدا درمی‌آیند» رمان کوتاهی است که فی‌الواقع خلاصه رمان «قدیس» است. ابراهیم حسن‌بیگی در این کتاب سعی داشته از نگاهی تازه به زوایای مختلف زندگی امام علی (ع) بپردازد. هدف او از نوشتن این کتاب، روایت تاریخ در قالب داستان بوده اما نتیجه کار آن‌طور که باید، از آب درنیامده و گویی نویسنده چند روایت تاریخی را به داستان خود وصله کرده؛ یک جور وصله ناجور. برای همین، ممکن است مخاطب اواسط رمان احساس کند که نویسنده از جایگاه قصه‌گویی برخاسته و بر منبر سخنرانی نشسته. شاید بتوان گفت درخشان‌ترین بخش‌های کتاب، همان نقل قول‌های مستقیم از نهج البلاغه است. گرچه این رمان، چنگی به دل من نزدولی به نظرم رسید برای نوجوان‌ها یا کسانی که آشنایی زیادی با زندگی و زمانه امیرالمؤمنین ندارند، می‌تواند دلچسب باشد. کما این که دوست من، هنوز همه شناختش نسبت به امام اول مان را مدیون همین کتاب می‌داند. میخائیل ایوانف، یک کشیش مسیحی در مسکو است که علاقه زیادی به کتاب‌های خطی نفیس دارد و با خرید ۲۷۰ نسخه از کتب قدیمی، گنجینه‌ای ارزشمند برای خودش ساخته. یک روز بعد از تمام شدن مراسم دعای کلیسا، جوانی تاجیک با لباس‌های مندرس و صورت مضطرب سراغ او می‌آید. جوان که رستم رحمانف نام دارد، ادعا می‌کند یک کتاب عربی با قدمت ۱۴۰۰ سال دارد و می‌خواهد آن را بفروشد. کشیش بعد از یک بررسی سطحی، برای تعیین قدمت و قیمت کتاب، خرید آن را به روز بعد موکول می‌کند اما رستم از آنجاکه می‌داند دو فرزند برای دزدیدن کتاب، دنبال او هستند و تا دم کلیسا هم آمده‌اند، اظهار نگرانی می‌کند. به همین دلیل کشیش، کتاب را در کشوی میزش پنهان



میخائیل ایوانف
یک کشیش مسیحی
در مسکو است
که علاقه زیادی به
کتاب‌های خطی
نفیس دارد و با خرید
دویست و هفتاد
نسخه از کتب قدیمی
گنجینه‌ای ارزشمند
برای خودش ساخته

